

سر آغاز با نام و یاد خدا

مجموعه‌ی نوروز خوانی جلد (۵)

ویژه‌ی دانش‌آموزان پایه‌ی پنجم

بر اساس «طرح خوانا»ی آموزش و پرورش

مؤلف: سعید بی‌نیاز





سخنی با اولیا و مربیان

پس از چند سال از شروع طرح «خوانا» در آموزش و پرورش، شاهد بالنده شدن این طرح و پیشرفت کمی و کیفی آن در سراسر کشور هستیم.

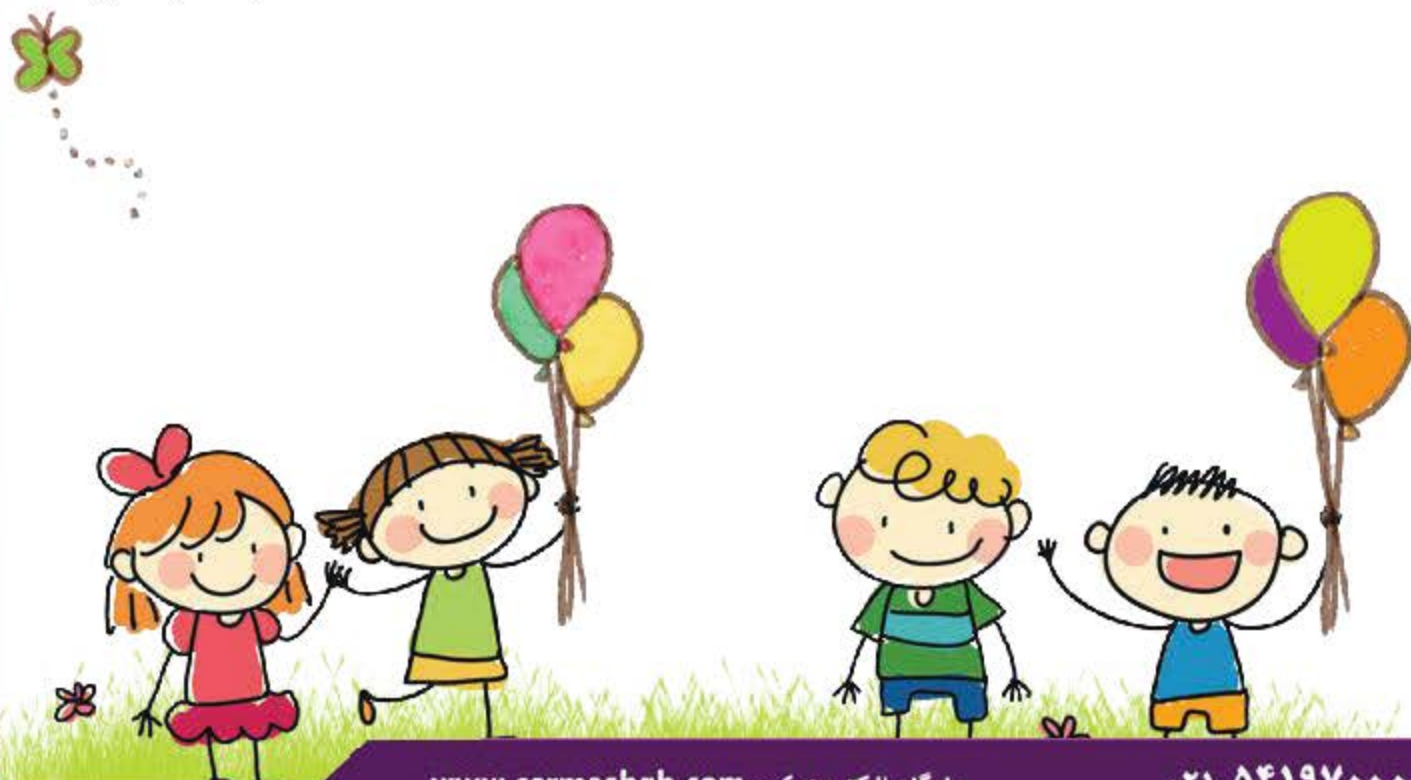
ترکیب مهارت‌های زبانی با مهارت‌های زندگی در این طرح باعث شد انتشارات سرمشق نیز با سابقه‌ی طولانی در تولید محتوای مهارت‌های زبانی و پیشرو بودن در آموزش مهارت‌های زندگی، به تولید محتوا برای این طرح علاقه‌مند شود.

با پیشنهاد و راهنمایی دوستان در آموزش و پرورش، برای شروع به سراغ بسته‌های محتوای نوروز رفتیم تا ضمن آزمودن خود فضایی مناسب و جذاب برای دانش‌آموزان خلق کنیم.

امیدواریم این محتوا به اهداف طرح خوانا نزدیک باشد و توصیه‌های شما معلمان همیشه همراه، برای بهینه شدن این محصول در سال‌های آینده ما را راهنمایی کند.

از خانم دکتر پارسا بخاطر همراهی و راهنمایی در تولید این محصول قدردانی می‌کنیم.

انتشارات سرمشق



❀ بهار خواندنی ❀

از زمین خشک، می‌روید گیاه
برگ نو آرد، درخت نارون
فصل پاییز و زمستان می‌رود

چشمه جوشد، آب می‌افتد به راه
سبز گردد، شاخساران کهن
بار دیگر، چون بهاران می‌شود

سال نو مبارک



سال نو مبارک

* بدون اینکه به سراغ کتاب فارسی بروید، ادامه‌ی شعر بالا را تا جایی که حفظ هستید بنویسید.



کسری و دهقان

شاه انوشیروان به موسم^۱ دی
رفت بیرون ز شهر بهر^۲ شکار
در سر راه دید مزرعه‌ای
که در آن بود مردم بسیار

اندر آن دشت پیرمردی دید
که گذشته است عمر او ز نود
دانه جو^۳ در زمین می‌کاشت
که به فصل بهار سبز شود

گفت کسری^۴ به پیرمرد حریص
که چرا حرص می‌زنی چندین
بای‌های تو بر لب گور است
تو کنون جو^۵ می‌کنی به زمین؟

جو^۶ ده سال عمر می‌خواهد
که قوی گردد و به بار آید
تو که بعد از دو روز خواهی مرد
گردکان^۷ کشتنت چه کار آید؟

مرد دهقان^۸ به شاه کسری گفت
مردم از کاشتن زیان ببرند
دگران کاشتند و ما خوردیم
ما بکاریم و دیگران بخورند

بخشی از یک چهار باره از ملک الشعراء بهار

۱- هنگام، زمان

۲- به خاطر

۳- گردو

۴- عنوان پادشاهان ساسانی، اینجا منظور انوشیروان است

۵- گردو

۶- کشاورز

کشوری که هیچ جنگلی نداشت

دانش آموز عزیز!

وقت نوشتن قصه است. این قصه‌ی ناتمام را ادامه بدهید.

پدر به دخترش گفت: «به این پیابان نگاه کن! تمام این پیابان جنگل بود. ما چوب‌هایش را بریدیم و میز ساختیم. چوب‌هایش را بریدیم و صندلی ساختیم. چوب‌هایش را بریدیم و کاغذ ساختیم. حتی یک نهال کوچک هم به پای درخت‌هایی که بریده بودیم نگاشتیم. هیچ وقت فکر نمی‌کردیم روزی جنگل تمام شود.» دختر گفت: «من دلم نمی‌خواهد همین حرف‌ها را به فرزندم بزنم. باید کاری کنیم.» پدر گفت: «چه کاری؟»

